



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ آذر ۸۹

مصادف با: ۲۱ ذی الحجه ۱۴۳۱

جلسه: ۳۷

موضوع کلی: مسئله اول

موضوع جزئی: تذیل: احکام اجتهاد

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در جواز رجوع مجتهد متجزی طبق تعریف مشهور به مجتهد دیگر بود که آیا بر طبق تعریف مشهور مجتهد متجزی می تواند به مجتهد دیگر رجوع بکند و از او تقلید بکند؟ بیان شد که در این مسئله دو صورت و دو حالت تصویر میشود:

**صورت اول:** این بود که مجتهد متجزی در مسائلی که استنباط کرده بخواید به مجتهد دیگر رجوع کند، که عرض شد این مجتهد در مورد مسائل مستنبطه حق رجوع به مجتهد دیگر را ندارد به همان دلیلی که مجتهد مطلق نمیتواند به مجتهد دیگر رجوع بکند. یعنی دلیل در هر دو یکسان میباشد.

**صورت دوم:** مجتهد متجزی در مورد مسائلی که هنوز استنباط نکرده و توانایی استنباط دارد یعنی ولو اینکه ملکه استنباط بعضی از مسائل را دارد، اما حتی در همان محدودهای که توانایی هم دارد استنباط نکرده است در اینجا آیا حق رجوع به مجتهد دیگر دارد و آیا میتواند از او تقلید کند؟

عرض شد که بعضی از کلمات صاحب معالم و والد ایشان استفاده کرده اند که مجتهد متجزی لازم است به مجتهدین دیگر رجوع بکند و در مقابل اکثر بزرگان از جمله علامه، شهید و مرحوم آخوند قائل به عدم جواز رجوع میباشد. مرحوم آقای آخوند میفرمایند که ادلهای که دال بر عدم جواز رجوع است اختصاص به مجتهد مطلق ندارد بلکه مطلق مجتهد را شامل میشود. یعنی اعم از مجتهد مطلق و مجتهد متجزی میباشد. وقتی ادله سه گانه را بررسی بکنیم آن ادله بین مطلق و متجزی فرقی نمیگذارد و همانطوری که مجتهد مطلق ملکه استنباط و تمکن از استنباط دارد مجتهد متجزی نیز دارد لذا نمیتواند رجوع به غیر بکند.

### مختار در مسئله:

به نظر ما مجتهد متجزی هم که توانایی استنباط بعضی از مسائل را دارد ولی هنوز در آن مسائل استنباط نکرده و احکام شرعی را استنباط نکرده است میتواند به مجتهد دیگر رجوع بکند و از مجتهد دیگر تقلید بکند. دلیل ما در این مسئله همان دلیلی است که در مورد مجتهد مطلق بیان کردیم. اگر بگوییم مجتهد مطلق که ملکه استنباط همه احکام را دارد اما استنباط نکرده میتواند تقلید از غیر بکند بخاطر اینکه لایصدق علیه آن عالم بالأحکام و عارف بالأحکام و ادله ظهور در عالم و عارف فعلی به احکام دارد لذا کسی که هنوز استنباط نکرده لایصدق آن عالم و به همین جهت میتواند به غیر رجوع کند.

پس مجتهد متجزی که توانایی استنباط بعضی از احکام را دارد ولی هنوز در این مسائل استنباط نکرده عالم به احکام بر او صدق نمیکند چون نسبت به حکم جاهل است لذا اگر بر اساس سیره عقلائیة نگاه شود از مصادیق رجوع جاهل به عالم است و اگر از لحاظ سیره متشرعه نگاه کنیم در این مورد چه بسا کسانی که مجتهد متجزی هستند در مسائلی که استنباط نکرده‌اند تقلید میکنند. اگر به لحاظ حکم عقل هم نگاه کنیم و اگر ادله لفظیه را پذیرفته باشیم مسئله از همین قرار است. به لحاظ همه ادله وقتی نگاه شود میبینیم که مسئله عدم جواز رجوع قابل اثبات نیست. لذا همان ادله‌ای که در مورد مجتهد مطلق باعث شد حکم به جواز بکنیم همان ادله در این بحث نیز جریان دارد و حکم به جواز رجوع مجتهد متجزی به مجتهد دیگر میشود.

تا اینجا بحث ما بر طبق مبنای مشهور در باب اجتهاد بود و طبق تعریف مشهور که از اجتهاد داشتند این مسئله را بررسی کردیم.

### **کلام محقق خوئی:**

قبل از اینکه بر طبق مبنای مختار این مسئله را بررسی کنیم، به بررسی کلام مرحوم آقای خوئی و اشکالی که به ایشان وارد است میپردازیم. مرحوم آقای خوئی از جمله کسانی هستند که قائل به عدم جواز رجوع به مجتهد دیگر هستند، یعنی ایشان معتقد است که کسی که ملکه استنباط احکام را پیدا کرده حق رجوع به مجتهد دیگر را ندارد. دلیل ایشان همان ادله سه گانه ای است که بیان کردیم.

اما ایشان در بحث دیگری یعنی در مسئله رجوع غیر به مجتهد و در مسئله نفوذ قضاء و تصرفات این شخص یک استدلالی بیانی دارند که با آنچه که در این مسئله دارند سازگار نیست.

ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا میشود به مجتهد مطلق که هنوز استنباط نکرده رجوع کرد؟ میفرمایند که خیر نمیشود رجوع کرد. ایشان میفرمایند که اگر مجتهدی ملکه استنباط احکام شرعیه را داشته باشد و مجتهد مطلق باشد ولی هنوز استنباط نکرده تقلید از او جایز نیست. در مورد قضاوت میگوید: قضاوت کسی که هنوز احکام شرعیه را استنباط نکرده ولو اینکه ملکه استنباط را دارد جایز نیست و در مورد تصرفات این مجتهد هم قائلند به اینکه تصرفات مجتهد مطلق که هنوز استنباط احکام را نداشته نافذ نیست و همچنین در مسئله تقلید، قضاوت، نفوذ تصرفات مجتهد متجزی که ملکه استنباط بعضی از احکام را دارد ولی هنوز استنباط او فعلی نشده قائل به عدم جواز هستند.

بیان استدلال: معتقدند که ادله لفظیه یعنی آیات و روایات که مسئله جواز تقلید را بیان میکنند در موضوع آن عنوان عالم و فقیه و عارف و شبیه به این عناوین اخذ شده است که این عناوین بر صاحب ملکه استنباط منطبق نمیشود چون واجد ملکه استنباط عالم و فقیه بالفعل نیست ولو اینکه قدرت علم به احکام را داشته و متمکن از تحصیل علم باشد ولی باز هم «لیس بعالم، بفقیه، بعارف بالأحکام» ادله لفظیه که میگویند باید از کسی تقلید کرد که عالم به احکام باشد و تصرفات فقیه نافذ است مراد عالم و فقیه بالفعل است. سیره عقلائیة هم که لحاظ شود بر رجوع به جاهل به عالم است و مجتهدی که قدرت

استنباط دارد ولی هنوز استنباط نکرده عالم بالفعل نیست لذا از مصادیق رجوع جاهل به جاهل است. نتیجه ادله‌ی لفظیه و سیره عقلائییه این است که نه تقلید از واجد ملکه استنباط که هنوز استنباط نکرده جایز است و نه تصرفات وی نافذ و صحیح است.<sup>۱</sup>

### اشکال به محقق خوئی:

ایشان در آن مسائل حکم به عدم جواز رجوع غیر به او و عدم نفوذ قضاوت و تصرفات او کرده چونکه میگوید صدق عالم بر اینچنین مجتهدی نمیشود یعنی در آن مسائل با در نظر گرفتن ادله، میگوید ملاک عالم بالفعل و فقیه بالفعل است و این شخص فقیه و عالم بالفعل نیست. اشکال این است که چگونه میشود در آن مسائل موضوع ادله عبارت باشد از فقیه و عالم و عارف بالفعل و مجتهدی را که ملکه استنباط دارد ولی هنوز استنباط نکرده میگوید که عالم و فقیه محسوب نمیشود. اما در این بحث یعنی در مورد مجتهد واجد ملکه استنباط که سخن از رجوع خود این شخص به مجتهد دیگر است مدعی می‌شوید این شخص فقیه و عالم است و نمیتواند به دیگری رجوع کند. اگر قرار باشد چنین کسی آنجا عالم و فقیه نباشد در اینجا نیز عالم و فقیه نیست. شما در واقع در یکجا به استناد اینکه متمکن از تحصیل علم عالم شمرده میشود میفرمایید حق رجوع به غیر ندارد، و در جای دیگری میگویید که متمکن از تحصیل علم لا یعد عالماً پس دیگری نمیتواند به او رجوع بکند، در جایی که سخن از تقلید از مجتهد دیگر است میگویید یعد عالماً و اگر بخواهد رجوع به مجتهد دیگری بکند از مصادیق رجوع عالم به عالم و یا عالم به جاهل است و این صحیح نیست لذا حکم به عدم جواز میکنید و میگویید «لیس بجایز آن یرجع الی مجتهد آخر». اما در اینجا سخن از این است که آیا دیگری میتواند به او رجوع کند یا نه، میتواند قضاوت کند و آیا میتواند تصرفات شرعیه نافذ داشته باشد، میفرمایید که نه چونکه هنوز عالم و فقیه نیست. این تفاوت میشود یک بام و دو هوا در جایی متمکن از تحصیل علم را عالم می‌شمارید و در جایی جاهل.

فرض ما صرف نظر از وجوب کفایی و این است که آیا من مجتهد خودم میتوانم رجوع به غیر بکنم و مجتهدین هم هستند و ترک اجتهاد من موجب اضمحلال دین نمیشود، در اینجا آیا میتوانم به دیگری رجوع کنم؟ بحث در این است که آیا این جواز رجوع به مجتهد دیگر در مسائلی که استنباط نشده هست یا نه؟ اشکال ما به مرحوم آقای خوئی این است که نمیشود در جایی به متمکن از تحصیل علم بگویید عالم و در یک جا جاهل و لیس بعالم که اینها با هم ناسازگار است. سؤال: این مجتهدی که هنوز استنباط نکرده به نسبت مجتهدی که احکام را اجتهاد کرده حتماً جاهل است. استاد: فرض کنید اصلاً اعلی در کار نیست و در یک سطح هستند در اینجا که نمیتوانید بگویید که این نسبت به او جاهل محسوب میشود.

**بحث جلسه آینده:** بر طبق مبنای مختار مسئله را إن شاء الله بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»